



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۲۵	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۱۷
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر				
عنوان ۵	بررسی فقهی تکلیف کفار به فروع و قاعده اشتراک احکام				

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه با محوریت بررسی مسأله شانزدهم از کتاب «عروة الوثقی» پیرامون وجوب زکات بر کافر و عدم صحت اداء آن از سوی او، به واکاوی مبنای فقهی «تکلیف کفار به فروع» می پردازد. استاد رحمته الله در این راستا، بحث را به قاعده کلان تر «اشتراک احکام» توسعه داده و آن را در دو ساحت «اشتراک کُبری» (شمول احکام پیامبر صلی الله علیه و آله بر تمام مکلفین) و «اشتراک صُغری» (اشتراک میان حاضر و غایب، عالم و جاهل، و مسلمان و غیرمسلمان) تبیین می کنند.

اثبات قاعده اشتراک کُبری بر دو دسته از ادله استوار شده است:

➤ نخست: عمومیت خطابات قرآنی که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را جهانی و برای «کافه ناس» معرفی می کنند (مانند آیات «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ...»);

➤ دوم: اوامر عام مربوط به عبادت و اطاعت که اگرچه ماهیتی ارشادی دارند، اما دلالت بر لزوم پیروی همگان از شریعت می کنند. همچنین به روایت صحیح «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا...» به عنوان دلیلی محکم بر ابدیت و فراگیری احکام استناد شده است.

بخش پایانی بحث به تبیین نقش «زمان و مکان» در اجتهاد اختصاص دارد. در این بخش تشریح می شود که تغییر احکام نه به معنای نسبیت یا تغییر در اصل شریعت، بلکه ناشی از «تغییر موضوع»، «قیود حکم» یا اعمال «اختیارات حکومتی» توسط حاکم شرع-مانند تفاوت سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام در اقطاع اراضی- است؛ بنابراین احکام الهی ثابت اند و تغییرات، تابع دگرگونی در موضوعات یا مصالح متغیر در منطقه الفراغ حکومتی است.

مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر

بحث ما پیرامون مسأله شانزدهم از مسائلی است که مرحوم صاحب عروه ذیل مبحث شروط وجوب زکات بیان فرموده‌اند.

مسأله شانزدهم این است:

«الکافر تجب علیه الزکاة، لکن لا تصح منه إذا أداها»؛

یعنی زکات بر کافر واجب است، لکن اگر آن را ادا کند، از او صحیح نخواهد بود (و ذمه‌اش بری نمی‌شود).

«نعم للإمام عليه السلام أو نائبه أخذها منه قهراً، ولو كان قد أتلّفها فله أخذ عوضها منه»؛

بله، امام عليه السلام یا نائب ایشان می‌تواند آن زکات را قهراً از کافر بستاند. و اگر کافر آن زکات را تلف کرده باشد، امام حق دارد عوض آن مال تلف شده را از او بگیرد؛ یعنی کافر ضامن خواهد بود.

فروع مسأله و چارچوب کلی بحث: قاعده اشتراک احکام

در اینجا چند فرع وجود دارد که فروع مهمی نیز به شمار می‌آیند.

فرع اول: اصل تکلیف کافر نسبت به فروع

فرع اول در باب اصل تکلیف کافر است. اینکه مرحوم صاحب عروه فرمودند: «الکافر تجب علیه الزکاة»، خود یکی از مصادیق بحث کلان‌تری است و آن بحث کلان این است که آیا اصلاً کفار مکلف به فروع هستند یا نیستند؟ مشهور بین فقهای ما، بلکه ادعای اجماع شده است که کفار مکلف به فروع هستند. در برخی اقوال نظیر قول مرحوم استاد خوئی رحمته الله، قائل‌اند که کفار مکلف به اصول‌اند؛ اما مکلف به فروع نیستند که در جای خود بحث خواهیم کرد. لذا باید به اصل مطلب پردازیم که آیا کفار مکلف به فروع هستند یا خیر؟ که معلوم است زکات از جمله این فروع است.

بررسی فقهی تکلیف کفار به فروع و قاعده اشتراک احکام

ما حدود ۳۰ سال پیش رساله‌ای راجع به «قاعده اشتراک احکام» نگاشتیم؛ و چون دیدیم بحث مهمی است، مطالب همان رساله را به همین مناسبت در اینجا بحث خواهیم کرد. خلاصه آنکه زمانی ما شروع کردیم به بحث حول قواعد فقهیه که یکی از این قواعد، قاعده اشتراک احکام است که نوشته هم شده است. لذا بحث را شامل‌تر مطرح می‌کنیم و به بحث قاعده اشتراک احکام می‌پردازیم که از جمله صغریات این قاعده، تکلیف کفار به فروع یا اشتراک احکام بین کفار و مسلمین است. به مناسبت همین مسأله شانزدهم که مرحوم صاحب عروه مطرح کرده‌اند، این بحث را مطرح کردیم.

انواع قاعده اشتراک

قاعده اشتراک بر دو نوع است:

۱. قاعده اشتراک کبری

این قاعده به طور کلی می گوید احکامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله آورده اند، مشترک است بین کافه ناس؛ یعنی همه کسانی که قابلیت خطاب به تکلیف دارند. هر کسی که قابلیت خطاب به تکلیف دارد، احکامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است شامل او می شود. این قاعده صغریاتی دارد که تحت عنوان قواعد اشتراک صغری بیان می شود.

۲. قواعد اشتراک صغری

این قاعده خود دارای انواعی است که ما پنج قاعده مهم آن را در اینجا ذکر می کنیم:

- ✓ قاعده اشتراک خطابات شرعیه بین مُشافهین (حاضران در زمان خطاب) و غیرمُشافهین (غایبان).
- ✓ قاعده اشتراک خطابات شرعیه بین عالم و جاهل.
- ✓ قاعده اشتراک خطابات شرعیه بین معاصرین زمان تشریع و غیرمعاصرین (نسل های آینده).
- ✓ قاعده اشتراک خطابات حکمیه بین مسلمین و غیرمسلمین - نمی گوئیم خطابات تکلیفیه، چون اعم از تکلیف است و تعبیر «خطابات قانونیه ای» که مرحوم امام فرمودند به همین مناسبت است.
- ✓ قاعده اشتراک در فعلیت تکلیف بین غافل و غیرغافل، یا بین ملتفت و غیرملتفت. - بحث در این است که آیا غیرملتفت مکلف است یا مکلف نیست؟ و اگر مکلف است آیا تکلیف در حق او فعلیت دارد یا خیر؟ -.

آنچه موضوع بحث ما در اینجا و در رابطه با این مسأله است، همان قاعده چهارم از قواعد اشتراک صغری است؛ یعنی قاعده اشتراک احکام بین مسلمین و غیرمسلمین یا همان قاعده تکلیف کفار به فروع.

ادله اثبات قاعده اشتراک کبری

اما قاعده اشتراک کبری را بحث کنیم تا ببینیم آیا این قاعده دلیل دارد یا ندارد؟ آیا به طور کلی احکامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله تبلیغ فرموده است، مخصوص قوم و دسته خاصی است، یا مخصوص دسته خاصی نیست؛ بلکه شامل همه کسانی است که قابلیت خطاب به تکلیف در آنها وجود دارد؟

ادله متعددی قائم است بر اینکه اساساً اصل در کل احکامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تبلیغ آنها مأمور شده است، «عموم» و «اشتراک» بین همه کسانی است که قابلیت خطاب به تکلیف را دارند. پس برای کسانی که قابلیت خطاب به تکلیف دارند، اصل این است که احکام شامل آنها می شود؛ خواه زن باشند یا مرد، بزرگ باشند یا کوچک، معاصر باشند یا نباشند، کافر باشند یا نباشند. اصل این است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله احکامی را که آورده اند برای همه بشر است؛ شامل کل بشر و حتی جن هم می شود.

چند دسته دلیل برای اثبات این مطلب داریم:

۱. دلالت خطابات شارع بر عمومیت برای کافه ناس

دسته اول؛ ادله ای است که دلالت دارند بر اینکه خطابات شارع، «لِلنَّاسِ کَافَّةً» است. این نیز چند نوع دلیل دارد:
 دلیل اول: آیاتی است که تصریح دارند بر اینکه رسول صلی الله علیه و آله از جانب ما برای همه مردم (لِلنَّاسِ کَافَّةً) فرستاده شده است. رسول صلی الله علیه و آله به جهت خاصی یا برای قوم خاصی ارسال نشده است. وقتی رسول، ارسال به «کل الناس» است، پس این قرینه عامه ای می شود که خطابات حکمیه ای که رسول صلی الله علیه و آله ابلاغ می کند و امر به ابلاغ آنها می شود، عام باشد برای همه کسانی

که رسول به سوی آنها ارسال شده است. وقتی رسول مبعوث برای همه است و امر به ابلاغ هم شده، یعنی مأمور شده که احکام را برای همه کسانی که به سوی آنها فرستاده شده ابلاغ کند؛ بنابراین، قاعده اقتضا می‌کند که احکام شامل همه شود؛ یعنی همه کسانی که رسول به سوی آنها فرستاده شده است.

مانند آیه کریمه زیر که بیانگر ارسال حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای همه مردم «فی کل زمان و فی کل مکان» است:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...﴾^۱

و آیه دیگر:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲

اینها قرینه عامه‌ای است دال بر اینکه احکامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ می‌کند، [مشترک بین همه مردم است؛] چون کار رسول ابلاغ است و ابلاغ هم به همه مردم است، پس همه مردم مخاطب‌اند؛ مگر اینکه دلیل خاصی بیاید و اثبات کند که این تکلیف مخصوص این قوم یا دسته خاص است. اگر دلیل خاصی نیاید، اصل در همه احکام، اشتراک است.

۲. امر به عبادت و طاعت خطاب به همگان

دسته دوم؛ ادله‌ای است که در آنها امر به عبادت یا امر به رکوع و سجود خطاب به همه ناس آمده است. عبادت در لغت یعنی اطاعت و خضوع برای حکم و تکلیف. اگر آیتی با این لسان آمده باشند که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُم»، یعنی فرمان و امری که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خدا ابلاغ می‌کند، مخاطبش همه مردم هستند؛ چون به همه مردم گفته شده «اعبدوا» و عبادت یعنی «أطيعوا» (اطاعت کنید) این اوامر را. این دسته از ادله دال بر این است که مخاطب خطابات حکمیه همه مردم هستند «إلا ما خرج بالدلیل».

مخاطب خطابات حکمیه، همه مردم هستند و مخصوص قشر خاصی نیست؛ مانند این آیه:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۳

یا آیتی که در آنها امر به طاعت شده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۴؛ باز مخاطب، ناس هستند و این خطاب عام است و برای کل ناس است و مختص مؤمنین نیست. این گونه خطابات در قرآن کریم زیاد آمده است.

نکته‌ای پیرامون احکام ارشادی و مولوی

در اینجا نکته‌ای وجود دارد: ممکن است برخی بگویند امر به عبادت و امر به طاعت، اوامر مولویه نیستند؛ بلکه اوامر ارشادیه‌اند.

تفکیک احکام: پیش از تشریع، پس از تشریع و همراه با تشریع

اینجا نکته‌ای وجود دارد که باید آن را بیان کنیم. ما بحث مفصلی داریم که در چند مبحث از علم اصول و در مباحث دلیل عقلی و همچنین در مباحث «فقه فرهنگ» به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌ایم.

۱. سوره اعراف: ۱۵۸.

۲. سوره سبأ: ۲۸.

۳. سوره بقره: ۲۱.

۴. این عبارت، پنج بار در قرآن کریم آمده: سوره نساء: ۵۹؛ سوره مائده: ۹۲؛ سوره نور: ۵۴؛ سوره محمد صلی الله علیه و آله: ۳۳؛ سوره تغابن: ۱۲.

احکام یا اوامر شرعیه به سه بخش عمده تقسیم می شوند:

❖ ۱. احکام قبل از تشریع.

❖ ۲. احکام بعد از تشریع.

❖ ۳. احکام مع التشریع (همراه با تشریع).

۱. احکام قبل از تشریع (واجبات عقلیه)

احکام قبل از تشریع به طور کلی همان واجبات عقلیه ای هستند که ما با آن واجبات، شریعت را اثبات می کنیم؛ با آن احکام عقلیه و آن واجبات مُنجزه عقلیه، اصل وجود خدا و رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را اثبات می کنیم. مثلاً فرض کنید:

• وجوب دفع خطر مُحتمَل یا ضرر مُحتمَل.

• وجوب نظر، وجوب تحقیق.

ما از این واجبات، در کتاب فقه فرهنگ، به احکامی تحت عنوان «احکام پیش باور» یا قریب به این تعبیر را مطرح کردیم.

وجوب نظر، وجوب استدلال و وجوب تحقیق، مربوط به قبل از تشریع است؛ یعنی انسان باید احتمال بدهد که خدایی وجود دارد، احتمال بدهد که اگر خدایی هست، احکامی داشته باشد. اینها اوامر قبل از تشریع هستند؛ امر به تفکر، امر به نظر؛ اینها اوامر قبل از تشریع اند.

۲. احکام بعد از تشریع

اوامر بعد از تشریع، اوامری هستند که در آنها امر به اطاعت شده است: «أَطِيعُوا اللَّهَ؛ خدا را اطاعت کنید». باید تشریعی باشد تا امر به اطاعت از آن بشود. این امر به اطاعت، از جهت قابلیت و رتبه عقلی، رتبتاً متأخر است.

به عبارت دیگر، در موضوع احکام بعد از تشریع، خود تشریع در موضوعشان اخذ شده است. می فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ» یعنی «أَطِيعُوا تَشْرِيعَاتِ اللَّهِ». پس این می شود بعد از تشریع؛ لذا این اوامر نمی توانند مولوی باشند؛ بلکه ارشادی اند. یعنی ارشاد به وجوب اطاعت از خدا؛ که البته ما می گوئیم این احکام ارشادی، احکام ارشادی تنبیهی است که برای متوجه کردن انسان به آن حکم عقل است. عقل حکم می کند به وجوب اطاعت از خدا و اگر شرع آمد و گفت: «أَطِيعُوا»، این ارشاد به حکم عقل است و نمی تواند حکم مولوی باشد. حکم مولوی همان اوامر و نواهی الهی است. «أَطِيعُوا» می گوید احکام مولویه خدا را اطاعت کنید. خود این احکام مجدداً نمی تواند مولوی باشد؛ لذا کسی که حکم خدا را اطاعت نمی کند عقاب دوگانه ندارد که یکی عصیان امر مولوی باشد و دیگری عصیان امر به اطاعت از آن امر. خلاصه اینکه اینها احکام «بعد التشریع» هستند.

۳. احکام مع التشریع:

ما احکام عقلیه ملازم با تشریع داریم. اگر کسی بگوید، مثلاً فرض کنید حکم عقل به حُسنِ عدل یا قبحِ ظلم؛ اینها هم دوش با تشریع هستند. مثلاً:

✓ حُسنِ عدل، همان عدلی است که شارع به آن امر می کند.

✓ قُبْحِ ظلم، همان ظلمی است که شارع از آن نهی می نماید.

اینها هم دوش با احکام شرعی هستند، به تفصیلی که در مقام خود گفته شده است.

حال در اینجا اگر گفته شود که امر به عبادت و امر به طاعت، احکام ارشادیه اند، ما می‌گوییم ارشادی بودنشان ضرری در اثبات وجوب و اینکه این وجوب، وجوبی عام و همگانی است، وارد نمی‌کند؛ چراکه خود همین اوامر ارشادیه، ارشاد به چیست؟ ارشاد به واجبات است. ارشاد به واجبات می‌گوید که این واجبات بر همه واجب است. می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾؛ از خود همین «أَطِيعُوا» که عام است فهمیده می‌شود که احکام خدا همگانی است. لذا «أَطِيعُوا» خطاب به همه شده است. خلاصه این ارشاد که تنبیهی است، مخاطبش همگان هستند و مضمون این خطاب، عمل به احکام خداست؛ لذا می‌گوید: «ای مردم، همه به احکام خدا عمل کنید»؛ پس احکام خدا فراگیر است. این هم دسته دوم از ادله دال بر اینکه احکامی که رُسل بیان کرده‌اند برای همه کسانی است که قابلیت خطاب دارند.

۲. ادله اشتراک در خصوص احکام

دسته دوم، ادله‌ای است که بر خصوص اشتراک احکام بین عامه مکلفین دلالت دارد. دسته اول که سه نوع بود، ادله‌ای بود که ثابت می‌کرد خطابات شارع عام و برای همه مردم است. اما دسته دوم ادله‌ای است که در خصوص اشتراک در احکام است. مثلاً روایاتی با این مضمون آمده است:

«حَلَّالٌ مُحَمَّدٌ حَلَّالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَبْدُو غَيْرُهُ»؛

این روایت در اصول کافی از زراره از اباعبدالله علیه السلام نقل شده و سندش صحیح است. این حدیث مشتمل بر حکمی است بر دهان کسانی که هر حکمی گفته می‌شود، می‌گویند مربوط به صدر اسلام بوده است و لا غیر.

این حدیث دلالت دارد که همه احکام شرعی برای همه ازمینه وارد شده است. اگر برای همه ازمینه وارد شده، یعنی آیندگان نیز با معاصران در خطاب در تکلیف مشترک‌اند. اگر آنها که نبودند، با آنها که هستند در خطاب مشترک‌اند، پس آنها که در آن زمان حضور داشته‌اند، خودشان به طریق اولی با هم مشترک در خطاب‌اند.

نقش زمان و مکان در تغییر احکام: ملاک تغییر موضوع

پرسشگر: نقش زمان و مکان در احکام چیست؟

استاد: نقش زمان و مکان در بحث اجتهاد، به این معناست که مجتهد که دارای قوه اجتهاد است، باید بداند که آیا موضوع عوض شده است یا نشده؟ گاهی موضوع تکلیف است که عوض می‌شود.

مثال: کسی که مسافر است. وقتی داخل وطنش بود، باید نماز چهار رکعتی می‌خواند؛ اما وقتی از وطن رفت بیرون و مسافر شد، موضوع عوض شد و اینجا تکلیفش نماز شکسته است.

مجتهد باید متوجه باشد که موضوع حکم شرعی چیست، آیا موضوع هنوز باقی است یا باقی نیست.

پرسشگر: در مورد حمل سلاح چگونه؟

استاد: ممکن است حمل سلاح در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله ممنوع بوده باشد؛ اما حمل سلاح که این ممنوعیت در داخل کشور مطرح است، از آن «منطقه فراغی» است که اختیارات حاکم در آن دخیل است. آن احکامی که گفته می‌شود «حَلَّالٌ مُحَمَّدٌ حَلَّالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»، آن احکام ثابت الهی هستند. وگرنه، در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله ایشان اقطاع اراضی

می کردند، یعنی زمین را به افرادی تملیک می فرمودند؛ اما حضرت امیر علیه السلام که آمدند، فرمودند: اقطاع ممنوع! در زمان حضرت امیر علیه السلام مسأله اقطاع فرق می کرد و مصلحت بر آن نبود. در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله چون تازه حکومت تشکیل شده بود و مردم همه فقیر بودند، باید فعالیت و عمران شکل می گرفت، حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و زمین ها یا گاهی معادن را تملیک کردند؛ چون مملکت اسلامی احتیاج به تولید و توسعه داشت؛ آن هم زمانی که چند نفر با یک خرما زندگی می کردند. اما در زمان حضرت امیر علیه السلام دیگر وضع این گونه نبود و وضع فرق کرده بود. در زمان عثمان و حتی قبل از آن می آمدند و بیت المال را بین قوم و خویش و گروه های خودشان تقسیم می کردند.

مرحوم آقای امینی رحمته الله در کتاب الغدير خود بیان می کنند که ترکه و پول هایی که برای بعضی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان ابوبکر و عمر و بعد عثمان جمع شد، چقدر پول بود! این هزار میلیاردایی که الآن مطرح است از اینها فراتر است. می گوید: طلاهای عبدالرحمن وقتی مُرد، می خواستند بین همسرانش تقسیم کنند، این طلاها را باید با تبر یا تیشه می شکستند! یا زمین های هزاران هکتاری در عراق به تملک آنها درآمده بود؛ مثلاً مصر برای تو و فلان مملکت برای فلان کس. مرحوم آقای امینی رحمته الله با آمار، اینها را بیان کرده است. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که آمدند، پول هایی را که از بیت المال به بعضی داده بودند بدون اینکه کاری کرده باشند، برگرداندند. در زمان حضرت امیر علیه السلام اقطاع ممنوع بود. این تملیک حکومتی در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دلیل مصلحت بود؛ اما در زمان حضرت علی علیه السلام مصلحت نبود و حکم آن را تغییر دادند.

پرسشگر: آیا اینها احکام ولایی است؟

استاد: اینها احکام حکومتی است که در اختیار حاکم است؛ منتها باید حاکم مشروع باشد.

پرسشگر: آیا این به معنای نسبیت احکام است؟

استاد: خیر، هیچ کس چنین حرفی نمی زند. با تغییر موضوع، حکم تغییر می کند. اگر موضوع تغییر کرد، معلوم است که حکم تغییر می کند. مثلاً زن با مرد در بعضی احکام متفاوت اند. البته الزاماً این طور نیست که اگر موضوع عوض شد، حتماً حکم متفاوت شود، اما گاهی ممکن است با تغییر موضوع حکم نیز عوض شود.

پرسشگر: پس اجتهاد چه نقشی دارد؟

استاد: در اجتهاد باید به تغییرات توجه کرد. ما کتابچه ای داریم که چاپ شده است و بحث مفصلی مطرح کرده ایم که ملاک های تغییر احکام شرعی به تناسب مکان یا زمان چیست؟ بر اساس این ملاک ها است که احکام تغییر می کند. گاهی زمان و مکان تأثیر دارند.

تأثیرات زمانی و مکانی به این معنا نیست که آن حکم صرفاً به دلیل اینکه زمان عوض شده، حکم عوض شده است. نه، این گونه نیست. گاهی خود حکم اساساً مخصوص به زمان معینی است؛ اگر حکمی مخصوص زمان معینی است و آن زمان گذشت، نمی گویند حکم عوض شده است بلکه موضوع و زمان عوض شده است.

خلاصه: گاهی خود موضوع، گاهی قیود موضوع، گاهی شرایط موضوع است که عوض می شوند و به تبع آن حکم عوض می شود. نه اینکه گذر زمان «فی نفسه» باعث تغییر حکم شود. گذشت زمان فی نفسه تأثیری در تغییر احکام شرعی ندارد، مگر اینکه خود زمان یا مکان، قید در موضوع حکم باشد.

مانند وقوف در عرفات که حکم وجوب وقوف در عرفات، مکان قید آن است. مکان که عوض شد، وجوب وقوف هم منتفی است. این تغییر حکم بالأصله نیست.

مثالی در مورد مصادیق جدید

پرسشگر: در مورد ماهواره چطور؟

استاد: دو جور ماهواره است که با هم متفاوت اند. یک ماهواره، ماهواره مفید است، اما دیگری مفید نیست. روحانیت تلویزیون را زمان شاه تحریم می کردند. بسیاری از خانواده های مذهبی معمولاً تلویزیون نداشتند. اما جمهوری اسلامی که شد قضیه عوض شد.

می گویند در اوایل جنگ، صدام برای اینکه مردم شیعه جنوب عراق که به انقلاب اسلامی متمایل بودند، تحت تأثیر قرار نگیرند، رفت و از مردم عشایر جنوب عراق دیدن کرد. خب، بین اینها خیلی هدایا تقسیم کرد؛ از جمله به خانواده ها تلویزیون داد. بعد کسی آمد سخنرانی کرد و گفت ما از سید رئیس تشکر می کنیم و خیلی شکرگزاریم که به ما تلویزیون داده که می توانیم صورت سید خمینی را در آن ببینیم! دستت درد نکند.

خلاصه ما این بحث را سی سال پیش مفصل نوشتیم، شاید در مجله حکومت اسلامی مجلس خبرگان هم چاپ شده باشد.

و همچنین روایت دیگر از فرمایشات حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه که فرمود:

«وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَّ مَا اسْتَحَلَّ عَامًّا أَوَّلَ وَيُحَرِّمُ الْعَامَّ مَا حَرَّمَ عَامًّا أَوَّلَ...»^۱

مؤمن این گونه است؛ حلالش همان حلال سال قبل اوست و حرامش همان حرام سال قبل اوست. آنچه در عام اول استحلال داشته، در عام بعدی هم همان استحلال را دارد.

یا مثلاً فرض کنید روایت کراچکی در کنز الفوائد که آمده است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْإِمَامِ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: أَيُّهَا النَّاسُ حَلَالِي حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامِي حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، أَلَا وَقَدْ بَيَّنَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْكِتَابِ، وَبَيَّنَّهُمَا لَكُمْ فِي سِيرَتِي وَسُنَّتِي...»^۲

تا آنجایی که فرمود:

«أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حَيٍّ أَلَا وَإِنَّ حَيَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَحَارِمُهُ فَتَوَقَّوْا حَيَّ اللَّهِ وَمَحَارِمَهُ...»^۳

فرمود که حرام من همیشه حرام است و حلال من همیشه حلال است. هر ملکی هر سلطانی یک قرق گاهی دارد؛ محدودیت هایی است که کسی حق ندارد در آن محوطه نفوذ کند. قرق گاه و حیمی الله کجاست؟ محارم اوست، کسی نباید نزدیک آن شود و در آنها نفوذ کند و این همیشگی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

۱. نهج البلاغه؛ خطبه ۱۷۶.

۲. کنز الفوائد؛ ج ۱، ص ۳۵۲.